

خاستگاه و بستر داعش

فرهنگ قاسمی



تروریسمی به نام داعش چند سالی است که از مرزهای کشورهای اروپایی گذار کرده، آرامش مردم این سرزمین ها را درهم کوبیده، خواب راحت را از سر رهبران این کشورها بیرون کرده و امنیت عمومی را در جهان از بین برده است.

در روز ۱۴ ژوئیه از جمله در شهر "نیس" در جنوب فرانسه مردمی که برای سالگرد و بزرگداشت انقلاب خود تجمع کرده بودند تا این روز تاریخی را، که در راستای برقراری آزادی و دموکراسی و برابری در جهان بی اثر نبوده است، جشن بگیرند مورد حمله دست پروردگان دست داعش ارتجاعی قرار گرفت؛ در اثر آن بیش از هشتاد نفر از مردمان بیگناه در شهر "نیس" کشته و چند صد نفر زخمی شدند. ضمن همدردی با خانواده های قربانیان و زخمی شدگان در زیر به برخی از مشخصات و دلایل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این پدیده می پردازم.

تا کنون تمام کسانی که تحت عنوان داعش در این کشورها دست به ترور و آدمکشی زده اند از میان خانواده های ممالک اسلامی کوچ داده شده یا پناه آورده به این کشورها میباشند که علاوه بر تعلقات به افکار اسلام ایده نولوژیک و افراطی و اطاعت کورکورانه از رهنمود های داعش دارای مشخصات دیگری نیز هستند که آن عبارت از ناموفقیتی در کوشش برای جاافتادن در این جوامع و دچار شدن به شکست های اجتماعی و اقتصادی همراه با سوابق جنه و جنایت و محکومیت های قانونی و عدم حداقل تعادل روانی و اجتماعی بوده است.

از سوی دیگر داعش پدیده ای غیر از پرورده سیاست های غلط کشورهای اروپایی و امریکائی نیست که به وسیله ی اسرائیل و عربستان سعودی و قطر و امارات و برخی دیگر از قدرت های منطقه ی خاورمیانه از جمله ترکیه بنا نهاده شده است و سال های متمادی می باشد که قدرت های اروپایی با این پدیده خطرناک مماشات می کنند و از دست زدن به یک اقدام جدی برای از بین بردن آن خودداری می نمایند تا منافع خود را در منطقه به زیان مردمان بی گناه خاورمیانه حفظ کنند.

علل رشد تفکرات و رفتار داعش دوگانه می باشد : یکی خاستگاه و دیگری بستر.

منشأ و خاستگاهِ اندیشه داعش را باید در همان تفکرات قرون عقب مانده جهل و استبداد در دین اسلام جستجو کرد و محمل یا بسترش چیزی غیر از مردمان سردرگم و محروم مانده از رفاهیت و پیشرفت فرهنگی و بریده از امنیت و عدالت اجتماعی نیست. اگرچه زمینه های نخستین فقر و تعصب و استبداد در بافت های فرهنگی این کشور های عقب مانده از کاروان پیشرفت وجود داشته است، اما دنیای پیشرفته و قدرت های بزرگ صنعتی جهان (اعم از سوسیالیستی و کاپیتالیستی)، سرمایه داران و بانک جهانی، سازمان جهانی پول، سازمان جهانی تجارت و دهها نهاد مالی جهانی و منطقه ای و بومی دیگر در دامن زدن به آن خاستگاه و این بستر شریک و سهم و در مواردی شاید مقصر اصلی هستند.

اما چرا؟ در اینجا به تبعات دوران استعماری نمی پردازم. آنها واقعیات هائی هستند که در باره شان بسیار گفته و نوشته شده است و نقش تخریب گر آن را همه می دانیم و می شناسیم و آگاهیم که شرایط کنونی جهان منبعت از همان سیاست های استعماری است.

اما پس از سال های شصت قرن بیستم میلادی در مورد اداره و آینده جهان دو تز در محافل اروپائی و امریکائی وجود داشت که با هم در تقابل و چالش بودند.

یکی تز مدیریت جهان با توسل به سیاست های جنگ آفرینی که شامل توسعه جنگ و آشوب های منطقه ای برای ارتزاق و رونق بخشیدن به سیاست های سرمایه داری و فروش کالا ها و اسلحه های تولیدی در جهان، بدون اینکه جنگهای بزرگ (جهانی) پدید بیآید، بود. طرفداران این روش اعتقاد دارند که صدمات جنگ های بزرگ و خسارت های ناشی از آن ها مانع روند منافع اپتیمال سرمایه داری می شود و مردمانشان را به کشتار میدهد و فجایع انسانی برایشان به همراه می آورد.

دومی تز بخشی از سوسیال دموکرات های آینده نگر اروپائی است. نظریه این طیف مبتنی بر روشن بینی و چشم انداز استراتژیک انسانی در جهت دنیائی بهتر برای ساکنان کره خاکی بود که با توجه با آن سیاست جهانی نه تنها بایستی حامی رشد و در جستجوی تقویت اقتصادی اروپا باشد بلکه این نحله اعتقاد داشت که باید در کشورهای استبداد زده و در حال رشد شرائطی را فراهم آورد که از قدرت مستبدین و دیکتاتورها کاسته شود تا به مرور شرائط دموکراتیک در آنها فراهم گردد. در این تز آنها به اثرات مثبت رشد اقتصادی در رشد سیاسی و اجتماعی توجه دارند؛ پس فراموش نمی کنند اظهار دارند

که ایجاد کارخانجات کوچک و بزرگی در این کشورها، به کمک دنیائی که از امکانات دمکراتیک برخوردار است اهمیت دارد. در این پروسه تحولات باید موسسات و توسط کادرهای خود کشورهای در حال رشد و عقب مانده اداره شوند و کارمندان و کارگزارانش از مردم بومی باشند. آنها معتقدند که با این سیاست تعلقات آنان را در ماندن در سرزمین خود افزایش یافته، رشد و پیشرفت و تأمین رفاهیت اجتماعی را باعث خواهد شد که در نتیجه از کوچ های سیاسی و اقتصادی که مخاطره بزرگی برای اروپای فردا از یکسو و خود این کشورها از سوی دیگر است جلوگیری خواهد نمود.

امروز بشریت شاهد است که تز دوم موفق نشد و تبعات حاصل از اولی چه زیان هائی را به بارآورده و چه خساراتی را در پیش چشم دارد. حال که این کج راهه طی میشود این سوال اساسی بدون پرسش می ماند که چگونه جهان قادر خواهد شد این خشونت های تاجر آمیز را، چه به شیوه جمهوری اسلامی که با سرکوب ملت ایران حقوق آنان را زیر پا گذارده، منشور جهانی حقوق بشر را به مسخره گرفته و حقوق بشر اسلامی که در تقابل با انسانیت است را ترویج میدهد و چه به شیوه داعش که وحشت در جان مردمان بیگناه می اندازد و پیرو کودک و زن و مرد را یکجا و در اقصی نقاط جهان از بین میبرد، مدیریت و خنثی سازد؟